



کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی با تأکید بر نسخه مصور بوستان سعدی محفوظ در موزه چستربیتی لندن

سید محمدحسین هاشمی نژاد^۱، سعید خیرخواه^۲، بهروز اتونی^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. hashemi_450@yahoo.com

^۲ (نویسنده مسئول) دکتری تخصصی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. drsaeidkheyrikhah1@yahoo.com

^۳ دکتری تخصصی، استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. Behroozeatooni@yahoo.com

چکیده

کهن‌الگوها همان تصاویر باستانی و تجربه‌های کهن بشری است که چون میراثی از گذشتگان در روان هر شخص قرار دارد، محتویات ناخودآگاهی جمعی را تشکیل می‌دهد از مهم‌ترین یافته‌های یونگ می‌باشد. یکی از این کهن‌الگوها، سایه است که در تفرد و تکامل روان، تأثیر به‌سزایی دارد. سایه، بخش تاریک وجودمان و ویژگی‌های منفی است که وجود آن‌ها را در خود انکار می‌کنیم و تنها با شناخت و پذیرش آن اولین گام در راه تفرد را برداشته‌ایم. ادبیات یکی از عرصه‌های ناخودآگاهی است که نمایانگر لایه‌های پنهان خالق اثر می‌باشد. با سیر در آثار سعدی ردپایی از این صور اساطیری و برخی نظریات روان‌شناسی یونگ را می‌توان دید. مسئله اصلی در این جستار تطابق عملکرد سعدی با نظریات یونگ در برخورد با سایه است. این پژوهش بر آن تا با روش تحلیلی و توصیفی به تبیین کهن‌الگوی سایه و بررسی آن در حکایاتی از بوستان بپردازد و نشان دهد که سعدی پیش از یونگ با زبان و تعبیرات منحصره‌فرد خویش به این جنبه تاریک روان اشاره کرده است. راهکاری را که در رویارویی با سایه ارائه می‌دهد با شیوه روان درمانی یونگ منطبق است؛ گویی کلام سعدی آبشخوری برای اندیشه‌های یونگ است. برخی از این مفاهیم را می‌توان در نگاره‌های موجود در نسخ مصور بوستان سعدی در موزه چستر سیتی لندن نیز مشاهده کرد.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی با تأکید بر نسخه مصور بوستان
۲. بررسی تطبیقی کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی و انطباق آن با آراء یونگو.

سؤالات پژوهش:

۱. کهن‌الگوی سایه چه جایگاهی در زبان و تعبیرات سعدی در کتاب بوستان دارد؟
۲. کهن‌الگوی سایه در آراء یونگ دارای چه وجوه اشتراکی با زبان سعدی در کتاب بوستان است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۴۷۰ الی ۴۸۹

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

سعدی،

یونگ،

بوستان،

کهن‌الگوی سایه.

ارجاع به این مقاله

هاشمی نژاد، سید محمد حسین، خیرخواه، سعید، اتونی، بهروز. (۱۴۰۱). کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی: با تأکید بر نسخه مصور بوستان سعدی محفوظ در موزه چستربیتی لندن. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۶)، ۴۷۰-۴۸۹.



dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.46.5.1



dx.doi.org/10.22034/IAS.2020.253689.1408

مقدمه

کارل گوستاو یونگ ۱ روانشناس بزرگ سوئیسی در زمینه روان آدمی پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده است؛ نظریات وی در قلمرو ناخودآگاهی جمعی و کهن‌الگوها دست‌مایه بسیاری از دانش پژوهان در بررسی آثار بزرگان ادب قرار گرفته است. وی در ابتدای در سلک پیروان فروید درآمد و با او همکاری داشت. این همکاری که در آغاز به تفاهم سپری شد، چنان آنان را به هم نزدیک و روابط را صمیمی ساخت که نوعی پیوند پدر و فرزند بین آن دو برقرار شد. فروید حدود بیست سال از یونگ بزرگ‌تر بود. این رابطه نزدیک، طولی نکشید که به جدایی انجامید و این "نائب‌السلطنه نهضت روانکاو" ۲ بر سر مسئله جنسیت با فروید اختلاف نظر پیدا کرد و از او جدا شد. در اندیشه یونگ، روان آدمی به سه بخش خودآگاهی و ناخودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی تقسیم می‌شود. ناخودآگاه جمعی که شامل تجربه‌ها گذشتگان باستان است بخش اعظمی از روان هر شخص است. به دیگر سخن، چون انباری است که حاوی آزموده‌ها و تصاویر باستانی است و حاصل هزاران سال زندگی بشر بر این عرصه خاکی است. این تجارب کهن و صور باستانی همان کهن‌الگوها (آرکی تایپ) هستند که قسمت مهمی از این ناخودآگاهی را تشکیل می‌دهند. از مهم‌ترین کهن‌الگوهایی که یونگ بر آن تأکید می‌ورزید سایه است که بخش تاریک وجود، احساسات مطرود و ویژگی‌های منفی انسان است که حاضر به پذیرش آن‌ها نیست. او معتقد بود انسان با شناخت و پذیرش سایه، اولین مرحله از رشد روان را پشت سر می‌گذارد. به‌طور کلی کهن‌الگوها در نمادهای مختلف به چشم می‌آیند؛ از جمله هنر، موسیقی، رؤیا، ادبیات و... اما مسئله بزرگ، کشف و شناخت آن‌هاست. ادبیات نیز عرصه تاخت و تازهای این صور مثالی است. بررسی کهن‌الگوها در آثار ادبی علاوه بر اینکه موجب آشنایی با رمز و رازهایی از این آثار می‌شود ما را به شناختی نوین از خالق اثر و اندیشه‌هایش می‌رساند. از آنجایی که "سعدی بعد از فردوسی آسمان ادب فارسی را به نور خیره‌کننده خود روشن ساخته" (صفا، ۱۳۶۶: ۵۸۵)، واکاوی آثار او به‌ویژه بوستان که "هنرمندانه‌ترین مثنوی اخلاقی در ادبیات فارسی است" (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۱۳). از دیدگاه روان‌تحلیلی یونگ دستاوردهای ارزشمندی را در پی دارد. افکار بلند و احساسات زیبای این معلم اخلاق و انسانیت بازتابی از روان و شخصیت اوست. "او شاعر آدمیت است که عشق و اخلاق مایه افتخار اوست" (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۹۶). آثار سعدی فرافکنی روان وی است. فرافکنی از نظر منتقد، شعر و ادب عبارت از روانشناسی شاعر و نویسنده است. و ذوق، احساس و تخیل او را که تحت تأثیر جذبه و الهام صبغه شعر گرفته است، بیان می‌کند (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۸۲).

اندیشه‌های یونگ به مفاهیم عرفانی و ادبی ما بسیار نزدیک است. او خود ستایشگر فرهنگ کهن آسیا و مشرق‌زمین بود و در اواخر عمر گفته بود هرچه یافتیم همان‌هایی هستند که بزرگان عصر باستان نیز یافته بودند و فرق فقط در نحوه بیان و اصطلاحات است (مک گوایرو همکاران، ۱۳۹۴: ۸). ما در آثار شیخ به برخی از انگاره‌ها و اندیشه‌های یونگ برخورد کردیم که گویی سرچشمه‌ای برای افکار و نظریات وی بوده است. مسئله اصلی در این پژوهش تبیین سایه و تطبیق عملکرد سعدی با روش روان‌درمانی یونگ در رویارویی با سایه است. این جستار بر آن است تا به بررسی و بازتاب کهن‌الگوی سایه در حکایتی از بوستان بپردازد و نشان دهد که سعدی چگونه با این جنبه تاریک روان برخورد

داشته و باتوجه‌به اینکه قرن‌ها پیش از یونگ می‌زیسته است، توصیه و راهکار خود را که با نظریات یونگ هم‌داستان است، ارائه داده است.

بررسی آثار ادبی از نگاه روان‌تحلیل‌گری و یا نقد کهن‌نمونه‌ای در سال‌های اخیر بسیار به چشم می‌خورد. از این دیدگاه به آثار شاعران بزرگ چون فردوسی، سنایی، حافظ، مولوی و... پرداخته شده است، حتی در مورد سعدی نیز اشاراتی در برخی مقالات دیده می‌شود. تلخایی و عقدایی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان "تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما" از طریق بررسی کهن‌الگوها ابعاد مختلف شخصیت سعدی و فرایند پختگی وی را نشان می‌دهند؛ اما به مسئله سایه بسیار موجز و مختصر و در حد اشاره پرداخت شده است. در جستار دیگری حیدری نسب و همکاران (۱۳۹۵) با عنوان "نگاهی به ردپای روان‌تحلیل‌گری در غزلیات سعدی با تأکید بر آنیما" جایگاه آنیما در غزلیات سعدی را بررسی می‌کنند و به شباهت‌های معشوق در شعر سعدی و آنیما می‌پردازد. اما در مقالات مذکور در هیچ‌کدام به شعر سعدی از این دیدگاه پرداخته نشده است؛ لذا نوشتار حاضر که به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است بر آن است تا باتکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع بپردازد.

۱. ساختار روان

در برخی دبستان‌های روان‌شناسی، روان‌انسان را به بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم کرده‌اند. فروید روان‌شناس نامور اتریشی این تقسیم‌بندی را به بخش سومی یعنی ضمیر نیمه‌آگاه گسترش داده است. "ضمیر نیمه‌آگاه ناحیه‌ای است از ذهن بین خودآگاه و ناخودآگاه، جایی که اطلاعاتی در آن ذخیره می‌شود که در لحظه به آن آگاه نیستیم؛ ولی به‌آسانی هنگامی که به آن نیاز است، به یاد آورده می‌شوند (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۱۳). اعمال و تصورات واپس‌زده شده‌ای که بدون مقاومت وارد خودآگاهی بشوند، همچون عبارات و کلمات یا اسم‌هایی که فراموش کرده‌ایم و با اندک تلاشی می‌توانیم آن را به یاد بیاوریم (فروید، ۱۳۵۰: ۱۷۳).

۱-۱. خودآگاهی (consciousness)

این بخش شامل آگاهی و شناخت انسان نسبت به جهان پیرامون و خود است. یونگ معتقد است "در این بخش آگاهی بلاواسطه بوده و تنها ایگو (من) بخشی است که ما آن را به طور تجربی می‌توانیم مورد مطالعه قرار دهیم. من یا ایگو بخش اصلی آگاهی بوده و احساس هویت است؛ وظیفه این بخش نظم بخشیدن به مشاهدات حافظه، تفکرات و احساسات است" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۱۳). به سخنی دیگر، انسان از آنچه که انجام می‌دهد آگاه است "می‌تواند هدفی را پیش رو داشته و برای رسیدن به آن کوشش کند و راه رسیدن به هدف‌ها را آگاهانه برگزیند" (کریمی، ۱۳۷۴: ۹۶).

۱-۲. ناخودآگاه فردی (Individual unconscious)

این بخش شامل تجربه‌های شخصی، امیال واپس‌زده شده و احساسات سرکوب شده است که از خودآگاهی به این قسمت رانده می‌شود. به اعتقاد یونگ ناخودآگاه فردی "از همه کیفیات و خصوصیات تشکیل‌یافته است که زمانی خودآگاه بوده‌اند ولی به دلتلی واپس‌زده و طرد یا فراموش شده‌اند یا اینکه مورد غفلت قرار گرفته‌اند و همچنین از

کیفیاتی که در آغاز ظهور بسیار ضعیف بوده و نتوانسته‌اند تأثیر روی شخص بگذارند" (سیاسی، ۱۳۷۴: ۷۳). به دیگر سخن، ضمیر ناخودآگاه شخصی شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده (یعنی، عملاً فراموش شده) و تجسمات ناخوشایند است؛ یعنی ادراک‌های حسی از حدت زیادی برخوردار نبوده است تا از مرز ناخودآگاهی فراتر رود و به گسترده آگاهی برسد. سرانجام این ناخودآگاهی شامل محتواهای روانی است که هنوز به اندازه کافی پخته نشده تا وارد حیطه ضمیر آگاه شود (یونگ، ۱۳۷۲: ۸۸). همچنین می‌توان گفت اندیشه‌هایی که با اخلاق و دین و آداب و رسوم فرد در ناسازی است به سوی ناخودآگاهی فردی رانده می‌شود (اتونی، ۱۳۹۱: ۴).

۳-۱. ناخودآگاه جمعی (Collective unconscious)

این بخش که ژرف‌ترین و بزرگ‌ترین لایه بخش روان است شامل کهن‌ترین تجربه‌ها و آموزه‌های بشری است که دیگر منحصربه‌فرد نیست؛ بلکه همگانی و جهانی است و نزد همه افراد بشر یکسان است. کهن‌الگوها بخشی از این قسمت را تشکیل می‌دهند. علت انتخاب اصطلاح جمعی آن است که این قسمت همگانی است و شامل محتویات و رفتارهایی است که کم‌وبیش در همه جا و همه کس یکسان است (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۴). از نظر یونگ حافظه ناخودآگاه جمعی پایه اصلی و واقعی روان فرد است (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۱۴). آنچه یونگ آن را ناخودآگاه جمعی خوانده است همه بشریت است که در هر کس فرو فشرده و گردآمده است؛ آنچه در درازنای زمان بر تبار انسان گذشته است آنچه پدران و مادران هر فرد تجربه کرده‌اند، در اعماق روان وی در نهان‌خانه‌های ناشناخته که ناخودآگاهی جمعی است، برهم توده شده‌اند (کزازی ۱۳۹۳: ۷۰). این تجارب و آزمون‌هایی که بر نیاکان هر انسانی گذشته است و تمامی درونه‌های ناخودآگاهی همگانی با به‌دنیا آمدن هر کس چونان میراثی گران‌سنگ به او داده می‌شود. یونگ معتقد است که طفل با تصورات ذهنی کلی از جهانی که در آن زاده می‌شود پا به دنیا می‌گذارد (شاملو، ۱۳۹۰: ۴۸). شاید از نگاهی فراگیر بتوان بر آن بود که عناصر و مایه‌های ناخودآگاهی جمعی همان غرایزند (اتونی، ۱۳۹۴: ۴).

۳-۲. کهن‌الگوها (Archetype)

واژه آرکی تایپ یا کهن‌الگو برگرفته شده از کلمه یونانی متشکل از دو جزء (ARCBE) و (TYPE) به معنای مهر و نشان و یا الگوهاست (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۲۱). این الگوها و تصاویر کهن همواره پس از زادن هر فرد در ناخودآگاهی او قرار دارند؛ به عبارت دیگر، ناخودآگاهی جمعی مانند انباری است که این صور اساطیری در آن انباشته شده‌اند و مانند مرده‌ریگی از گذشتگان به آیندگان می‌رسد. آرکی تایپ طرح کلی رفتار بشری است (شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۸۸) و با زبان نماد با ما سخن می‌گویند. فرد صرفاً زمانی از این تصاویر ازلی آگاه می‌شود که تجربیات خاصی در زندگی‌اش مجدداً آن تجربیات اولیه را زنده کند. به اعتقاد یونگ کهن‌الگوها ماهیتی جهان‌شمول دارند و موجودیتشان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول تاریخ ناشی شده است (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۰). آن زبان نمادی که کهن‌الگوها به‌وسیله آن با ما سخن می‌گویند در رؤیاها، هنر، موسیقی، ادبیات و... پیدا می‌شود و ناخودآگاهی ما شامل بی‌شماری از این صور مثالی است. مثلاً عبور از آب، کهن‌الگوی مرگ، تولد دوباره، رسیدن به قدرت و به‌طور کلی انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر است. این آرکی تایپ در ادبیات به‌صورت چنین داستان‌هایی تجلی کرده است. فریدون برای رسیدن به پادشاهی

و شکست ضحاک از دجله عبور می کند کیخسرو وقتی به یاری گیو به ایران می آید از جیحون می گذرد تا بعد تاج شاهی بر سرگذارد، موسی را در رود نیل می اندازند و او بدین ترتیب به زندگی دیگر (پیامبری) دست می یابد. داراب را از آب می گیرند و او پادشاه می شود. پس رسیدن به قدرت و تجدید حیات و زندگی دیگر به صورت کهن الگوی عبور از آب بیان می شود" (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۶۴). همان طور که پیش از این آمد گفتیم ناخودآگاه جمعی مانند گنجینه ای است که حاوی بی شماری از کهن نمونه ها است؛ اما کهن نمونه های ویژه یونگ عبارتند از: خود، سایه، نقاب، آنیما، آنیموس می باشد و از آنجایی که مطمح نظر ما در این جستار کهن الگوی سایه است.

۳. سایه (Shadow)

آن بخش تاریک و جنبه حیوانی و منفی روان و تمامی امیال و فعالیت های غیراخلاقی منع شده که از پذیرش آن سرباز می زنیم. به عبارت دیگر، برخی از ویژگی های شخصیتی که شامل نقاط ضعف و سایر جنبه های شخصیت است که فرد نمی تواند به داشتن آن ها اعتراف کند هرچه ما کمتر از وجود آن آگاه باشیم، سایه تیره تر و پا برجاتر خواهد شد" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۲۱). یونگ، سایه را مشکل اخلاقی می نامد که همه شخصیت خود را به چالش می طلبد. سایه هر کس معمولاً جنسیت همان شخص را دارد اما از جهتی واجد خصلت خبیثانه تری است. برای آگاهی از سایه خویش باید به جنبه های خبیثانه شخصیتمان چنان پردازیم یا با آن رویارو شویم که گویی آن جنبه ها حاضر و واقعی هستند (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۵). هرگاه بتوانیم سایه مان را بپذیریم و آن را در آغوش بگیریم، اولین گام در راه تفرد و رشد روانی را برداشته ایم. مواجه با سایه و پذیرش آن کاری بس دشوار است؛ اما انجام این کار رمز تغییر و تکامل و یکپارچگی است. یکپارچگی و تکامل نه بدان معنا که تنها خوب باشیم و سراسر نیکویی؛ تکامل یعنی پذیرش نقاط مثبت و منفی در برداشتن همزمان تاریکی و روشنی. از آنجایی که سایه، بخشی از شخصیت ماست، تکامل یعنی پذیرش و در آغوش کشیدن تمامی شخصیت خود و به یکپارچگی رساندن خودآگاه و ناخودآگاه خود.

۴. فرافکنی (Projection) در بوستان سعدی با تکیه بر نسخه مصور بوستان سعدی در موزه چستربیتی

راز تکامل و یکپارچگی روان انسان، پذیرش سایه است؛ اما برای پذیرش آن لازم است آن ها را مشاهده و شناسایی کنیم. از مهم ترین راه های شناخت و مشاهده سایه، فرافکنی است. "فرافکنی فرایندی است که در آن یک ویژگی ناخودآگاهانه یک خطا و حتی استعداد فرد به شخص یا شیء دیگری نسبت داده می شود؛ این یک فرایند عادی و طبیعی است که می تواند در منش فرد تأثیر مثبت و منفی داشته باشد و معمولاً با یک واکنش قوی عاطفی در برابر یک شخص، شیء یا موقعیت همراه است (اسنودن، ۱۳۹۳: ۹۱). به گفته یونگ "فرافکنی هرگز عمدی نیست بلکه اتفاقی است یعنی اصولاً وجود دارد (یونگ، ۱۳۹۰: ۳۴۴). ما سایه های خود را می توانیم به واسطه فرافکنی در دیگران مشاهده کنیم. به سخنی دیگر، آن ویژگی های منفی و یا حتی مثبت خود را که از آن ها آگاهی نداریم در دیگران می بینیم؛ اگر بتوانیم آن ها را تشخیص دهیم، گام نخست را برداشته ایم. حال برای روشن کردن آنچه تاکنون گفتیم به بررسی این مطالب در حکایتی از سعدی می پردازیم.

آورده شد که ادبیات از جمله عرصه‌های بروز کهن‌الگوهاست. در واقع، رد پای این صور اساطیری و در کل برخی نظریات روان تحلیل‌گری را که در سال‌هایی نه‌چندان دور پرورش یافته و ارائه شده‌اند را می‌توان در آثار فاخر بزرگان مشاهده کرد؛ حال با نگاهی دیگر و بیانی متمایز.

در این حکایت، سعدی چندین قرن پیش از یونگ به زیبایی و شگرفی به روش درمانی و راهکاری روان‌شناسانه اشاره می‌کند که یونگ این شیوه را در قالب پذیرش سایه‌ها برای تکامل روان و فردیت بیان کرده است. در این داستان سخن از خواجه‌ای بزرگوار و هنرمند است که غلامی سرکش و نافرمان دارد که علاوه بر سیما و ظاهری کریه و زشت موصوف به صفات ناپسندی است که همگان را آزرده کرده است و هر گونه تنبیه و تربیت و نصیحتی کمترین تأثیری در وی ندارد؛ اما خواجه با مناعت طبع و نظری بلند او را برمی‌تابد و هرگز او را نمی‌راند.

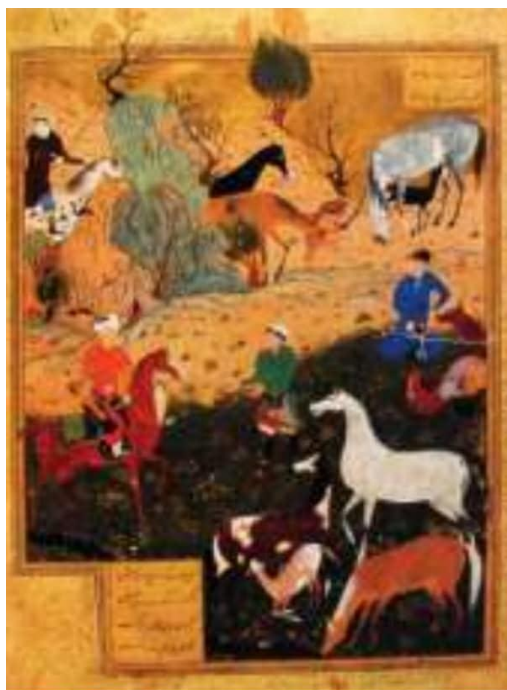
حکایت خواجه نیکوکار و بنده نافرمان

| | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| بزرگی هنرمند آفاق بود | غلامش نکوهیده اخلاق بود |
| از این خفرقی موی کالیده‌ای | بدی، سر که در روی مالیده‌ای |
| چو شعبانش آلوده دندان به زهر | گرو برده از زشت رویان شهر |
| مدامش به روی آب چشم سبل | دویدی ز بوی پیاز بغل |
| گره وقت پختن بر ابرو زدی | چو پختند با خواجه زانو زدی |
| دمادم به نان خوردنش هم نشست | وگر مردی آبش ندادی به دست |
| نه گفت اندر او کار کردی نه چوب | شب و روز از او خانه در کند و کوب |
| گهی خار و خس در ره انداختی | گهی ماکیان در چه انداختی |
| ز سیماش وحشت فراز آمدی | نرفتی به کاری که باز آمدی... |

(سعدی ۱۳۸۷:۳۳۱)

در این داستان، غلام و صفات نکوهیده‌اش، نماد سایه و ویژگی‌های بدوی و شهرآئین‌نشده خواجه است که در وی فرافکنی شده است. شاعر ابتدا به توصیف و برشمردن صفات ناپسند غلام می‌پردازد؛ از جمله: اخلاق نکوهیده، خفرق، موی کالیده، بد، سرکه در روی مالیده (ترش‌روی)، بیمار (به علت رعایت نکردن بهداشت)، بدزبان، پخته‌خوار، شکم‌باره، مردم‌آزار، حیوان آزار و... . تمام این اوصاف و ویژگی‌هایی که برای غلام آورده شد دقیقاً سایه‌های خواجه است و با سنجشی در روان و رفتار خود می‌بینیم که ما نیز گاهی در این شرایط هستیم؛ اما از پذیرش آن سرباز می‌زنیم و به داشتن آن‌ها اعتراف نمی‌کنیم. ما همیشه دارای اخلاق نیکو و محمود نیستیم، اخلاق تند و ناپسند هم از ما بروز می‌کند. همچنین ما همواره آراسته و مرتب ظاهر نمی‌شویم و گاهی پیش‌آمده است که زبان به طعن و تعریض

چرخانده‌ایم و بهداشت فردی را رعایت نکرده‌ایم؛ حتی اگر بسیار نادر و معدود، اما اتفاق افتاده است و پیش‌آمده است که پخته‌خواری هم کرده باشیم، حال به هر نوعی همین که در طول کلاس یادداشتی بر نمی‌داریم و در پایان ترم جزوه هم کلاسی‌مان را کپی می‌کنیم، نوعی پخته‌خواری است؛ و همین‌گونه است مردم‌آزاری، حیوان‌آزاری و دیگر رفتار ناشایست غلام. پس این‌ها همان جنبه بدوی و منفی شخصیت است که با پذیرش آن‌ها به یکپارچگی خودآگاه و ناخودآگاه و درکل به انسجام روان می‌رسیم. اگر این صفات تیره و پلشت را جزئی از خود بدانیم و بخش جدایی‌ناپذیر شخصیت‌مان باشد آزادی عمل پیدا می‌کنیم و رشد روان و تفرد ما آغاز می‌شود. "سفر به دنیای درون در روان‌شناسی یونگ از دیدار با لایه‌های فردی سایه آغاز می‌شود و رفته‌رفته به لایه‌های ژرف‌تر روان می‌رسد" (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۳۸). یونگ واژه سایه را به این دلیل به کار می‌برد که این نیمه شخصیت ما همیشه با ماست و همواره در نظر ما بخش تاریک و ناخواسته ماهیت روانی ما محسوب می‌شود (کاکس، ۲۵۰: ۱۳۸۳).



تصویر ۱: نگاره دارا و شبان، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی

در این نگاره نیز جلوه‌هایی از ردوبدل کردن مفاهیم حامل سایه مشاهده می‌شود.

۵. پذیرش سایه‌ها

شیوه درمانی یونگ برای تعادل روان و یکپارچه ساختن شخصیت، پذیرش سایه است؛ یعنی به داشتن این ویژگی‌ها اعتراف کنیم؛ چراکه سرکوب آن‌ها باعث رانده‌شدن در ضمیر ناخودآگاه می‌شود. با توجه اینکه روان از دو قطب مثبت و منفی است و سایه بخش جدایی‌ناپذیر روان ماست با سرکوب آن، شخصیت ما ناقص می‌شود و به تکامل نمی‌رسد. برای رشد و تحول سالم تمامی سطوح و جوانب شخصیت باید از فرصت‌های مساوی و برابر برای تفردیافتن برخوردار گردند (اس. هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۴۰). در این حکایت نیز سعدی به زبانی دیگر این پذیرش سایه‌ها را بیان کرده

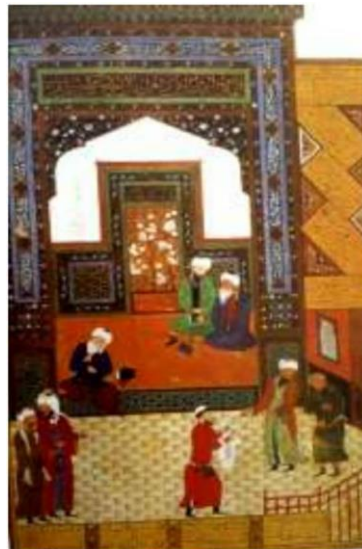
است. غلام که نماد سایه‌های مالکش است با قرار گرفتن هر روز در مقابل دیدگان خواجه و تحملش توسط وی این پذیرش را انجام داده است.

یکی گفت از این بنده بدخصال چه خواهی ادب یا هنر یا جمال

نیرزد وجودی بدین ناخوشی که جورش پسندی و بارش کشی

منت بنده خوب و نیکو سیر به دست آرم این را به نخاس بر

در این قسمت حکایت، دوست خواجه که پیشنهاد تحمل نکردن و فروش غلام کج رفتار را می‌دهد نماد "من" (ایگو) یا خودآگاهی است که سعی در پوشیدن سایه دارد. دوست خواجه به اصرار و آوردن دلایل گوناگون می‌خواهد خواجه را مجبور به فروش غلام کند که همان راندن سایه است. در نظر یونگ "من" به ویژگی‌های سایه به‌عنوان تابو نگاه می‌کند (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۲۸) و می‌خواهد سایه را مخفی کند ولی در واقع نمی‌توان سایه را وجه بد شخصیت دانست اگر به درستی به آن بنگریم کمک می‌کند تا خودآگاه و ناخودآگاه روان را به یکپارچگی برسانیم (همان: ۱۲۹). از آنجایی که من و سایه عامل تعادل در روان هر کسی محسوب می‌شوند (همان: ۱۲۸)، نبود هر کدام یعنی نقص در روان و شخصیت؛ اگر بتوانیم با دوراندیشی سایه را با شخصیت خودآگاهمان درآمیزیم، مشکل به آسانی قابل حل خواهد شد اما همیشه این امکان وجود ندارد زیرا سایه چنان تحت تأثیر هیجان قرار دارد که گاه فرد نمی‌تواند بر آن چیره شود (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۳).



تصویر ۲: نگاره مجادله طلبه و عالم در مسجد، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی.

در نگاره بالا، طلبه در مجادله با عالمان دین، موفق به ارائه استدلال‌هایی در درس‌های اخلاقی ارائه می‌دهد.

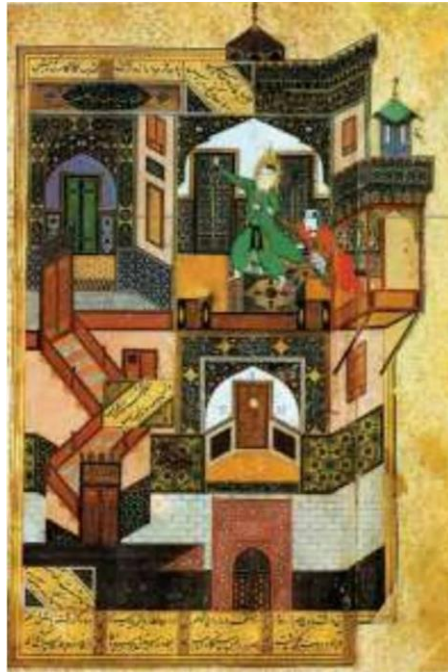
ندانی که برتر مقام تو نیست فروتر نشین، یا برو یا بایست

نه هر کس سزاوار باشد به صدر کرامت به فضل است و رتبت به قدر

در حقیقت سعدی در این حکایت کوشیده تا سایه علما را به آن‌ها بشناساند تا سایه‌های خویش را بپذیرند.

پیشنهاد دوست خواجه مبنی بر فروش غلام و بردن آن به «نخاس» یعنی سرکوب سایه و نخاس که برده‌فروش یا مجازاً بازار برده‌فروشان نیز معنی می‌دهد نماد ناخودآگاه هست؛ یعنی سایه‌ها بعد از واپس‌زدن شدن به ناخودآگاهی رانده می‌شوند که همین راندن و واپس‌زدن، خود عامل مهمی در بروز بسیاری از مشکلات اجتماعی و روانی است. یونگ می‌گوید اگر یاد بگیریم با سایه خود کنار بیاییم کار بسیار مهمی برای دنیا انجام داده و به سهم خود بخشی از بار سنگین مشکلات اجتماعی را بر دوش گرفته‌ایم (اسنودن، ۱۳۹۵: ۹۲). همچنین پذیرش سایه‌ها حداقل کاری که می‌کند باعث می‌شود از کسانی که این ویژگی‌ها را دارند یا سایه ما بر آن‌ها فراقکن شده است متنفر نباشیم؛ چراکه سایه نمود آن دسته از خصوصاتی است که ما از وجود آن بیش از هر چیز دیگری نزد دیگران متفریم (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۳). سایه، تنها منشأ جنبه‌های منفی و تاریک نیست شامل نیروی مثبت و حیاتی هست. اگر سایه شامل نیروهای حیاتی و مثبت باشد باید آن‌ها را با زندگی فعال در بیامیزیم نه اینکه سرکوبشان کنیم. "من" باید دست از خودخواهی بردارد و اجازه دهد تا چیزی که ظاهراً منفی است؛ اما درواقع می‌تواند منفی نباشد شکوفا گردد (همان: ۲۶۶). این سایه‌ها انرژی هستند؛ تنها جنبه منفی ندارند. درون هر کدام خردی است که با قبول آن‌ها انرژی مثبتشان راهگشا است؛ چراکه عدم‌پذیرش، آن‌ها را در ناخودآگاهی می‌انبارد و گاهی شخصیتی ناهنجار می‌سازد و در مناسب‌ترین موقعیت خود را نشان می‌دهد. برای تفرديافتن و تحول سالم باید تمامی سطوح و جوانب شخصیت از فرصت‌های مساوی برخوردار شوند؛ زیرا اگر از یک بخش شخصیت غفلت شود این بخش مورد غفلت برای ابراز وجود خود به راه‌های ناهنجار متوسل می‌گردد؛ آنگاه تورم یک نظام شخصیتی بی‌تناسب خلق خواهد کرد (اس. هال نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۴۰). برای نمونه، اگر سایه ترسو بودن خود را بپذیریم خرد درون آن در یک نزاع خیابانی از وقوع قتل یا حادثه‌ای جبران‌ناپذیر جلوگیری می‌کند، چراکه ما پذیرفته‌ایم که در درون ما هم ترس وجود دارد و دیگر برای نشان دادن ترسو بودن، کاری تدارک‌ناپذیر انجام نمی‌دهیم؛ امعدهم‌پذیرش این کهن‌الگو ممکن است در آن نزاع منجر به قتل شود و یا در یک آزادراه برای نشان دادن ترسو نبودن با سرعت بسیار بالای خودرویی، خود را بروز دهد و منجر به حادثه‌ای دهشت‌بار شود.

| | |
|--------------------------------|----------------------------|
| شنید این سخن مرد نیکونهاد | بخندید که‌ای یار فرخ نژاد |
| بد است این پسر طبع و خویش ولیک | مرا زو طبیعت شود خوی نیک |
| چو زو کرده باشم تحمل بسی | توانم جفا بردن از هر کسی |
| تحمل چو زهرت نماید نخست | ولی شهد گردد چو در طبع رست |



تصویر ۳: نگاره یوسف و زلیخا، بستان سعدی، نسخه مصور چستر سیتی

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| چنان دیو شهوت رضا داده بود | که چو گرگ در یوسف افتاده بود |
| بتی داشت بانوی مصر از رخام | بر او معتکف بامدادان و شام |
| در آن لحظه رویش بپوشید و سر | مبادا که زشت آیدش در نظر |

همان‌طور که اشاره شد پذیرش و ادغام سایه در شخصیت خود، کاری بس دشوار است که خواجه این کار دشوار را به زهر تعبیر می‌کند و آن تعادل روانی و زندگی آرام را به شهد. یونک معتقد بود مردم برای برخورداری از زندگی آرام و متعادل باید این جنبه تیره ماهیت انسان و تکانه‌های ابتدایی را رام کنند تا بتوانند عضو جامع و کامل در اجتماع باشند (اژه‌ای، عرب جعفری، ۱۳۹۶: ۷۲)؛ بنابراین، سعدی پذیرش سایه و رشد روانی را در این حکایت از زبان خواجه این‌گونه بیان می‌کند که دیدن روزانه (دائم) و تحمل این غلام نافرمان و نکوهیده اخلاق که چونان ویتیرینی است که خواجه صفات بدوی، منفی و نیمه تاریک خود را در آن قرار داده است که هر لحظه با دیدن آن هر دو جنبه روشن و تاریک خود را فرا یاد می‌آورد و آن هنری که سعدی در ابتدای داستان با آن خواجه را ستوده است و او را هنرمند آفاق خوانده است همین هنر پذیرش سایه است.

۶. مزیت فرافکنی

سایه‌ها با فرافکنی شناخته می‌شوند و ما با چگونگی بخش تاریک وجودمان آشنا می‌شویم؛ پس بهترین مزیت فرافکنی مشاهده جنبه مطرود ما و ارتباط ما با ناخودآگاهمان هست و در راستای یکپارچه شدن روان و تعادل میان خودآگاه و ناخودآگاه به آن (فرافکنی) نیازمندیم. فرافکنی و مشاهده سایه اگر پذیرش سایه را به دنبال داشته باشد تفرد و رشد

روانی را نیز در پی خواهد داشت در این حکایت، خواجه با فرافکنی و مشاهده سایه خود در غلام و پذیرش این نیمه تاریک شخصیت خود توانست بخش روشن وجود خود را مشاهده کند و به وحدت درونی برسد.

۷. کشف سایه

روبه‌رو شدن با سایه و شناخت آن، اولین مرحله از رشد روانی است؛ بنابراین از شناخت و کشف سایه‌ها در سیر روانی ناگزیریم اگر بخواهیم این زمینه نخست را پشت سر بگذاریم باید سایه‌ها را تشخیص دهیم. شاهره کشف سایه‌ها فرافکنی است که شرح و توضیح آن گذشت. رویارویی با سایه‌کاری بس دشوار است که تهور و شجاعتی خاص را می‌طلبد؛ اما منتج به تغییر و تکامل ما می‌شود رابرتسون می‌نویسد: "روبه‌رو شدن با سایه آسان نیست این کار نیاز به شجاعت و دارد و ناگزیر زندگی ما را تغییر می‌دهد برای شناخت سایه باید فرافکنی‌های خود را شناسایی کنیم و سپس یکبار برای همیشه از آن‌ها رها شویم" (رابرتسون، ۱۳۹۸: ۱۲۵). حال این شناسایی فرافکنی به انحای مختلف انجام می‌پذیرد که در اینجا به چند مورد اشاره‌ای می‌کنیم.

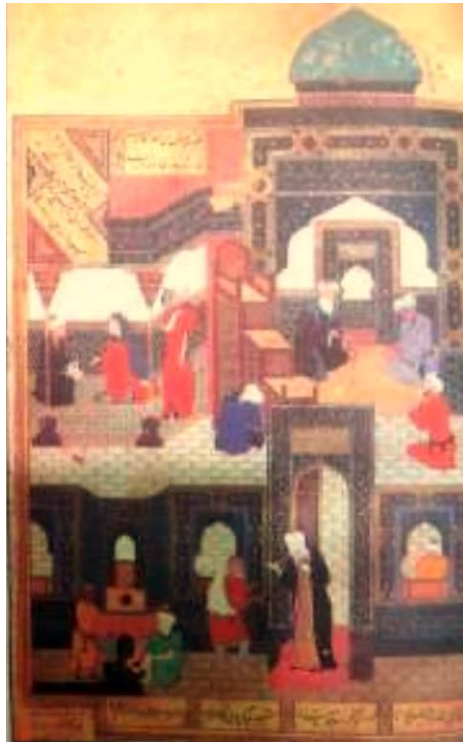
۷.۱. تنفر و انزجار از دیگران

اگر از کسی احساس تنفر و انزجار کنیم، قطعاً جنبه‌های تاریک ما در او فرافکنی شده است. جنبه‌های تاریکی که ما آن‌ها را دوست نداریم و به‌هیچ‌وجه دلمان نمی‌خواهد بپذیریم که از آن ما هستند؛ اما چون آن شخصی که این جنبه‌ها در او فرافکنی شده است دارد بخشی از روان ما را به ما نشان می‌دهد ما بیشتر به‌سوی او جذب می‌شویم "ما هر کس و هر چیزی را که جنبه‌های فراموش شده وجودمان را انعکاس می‌دهد به خود جلب می‌کنیم" (فورد، ۱۳۹۳: ۵۱)، چراکه جزئی از خود را مشاهده می‌کنیم. این تنفر و بدآمدن از دیگران مانند چراغ هشداردهنده‌ای است که گویی ویژگی خاصی را در ما هشدار می‌دهد. خواجه در حکایت ما در غلام نکوهیده اخلاق که رفتارش در هر کسی تنفر و انزجار را موجب است نیمه تاریک و جنبه بدوی خود را می‌بیند و به‌جای تنفر از او سعی در پذیرش آن‌ها در خود می‌کند تا به این وحدت درون برسد.

۷.۲. خشم

به‌کرات برای ما اتفاق افتاده است که از سرزنش دیگران به خشم آمده‌ایم و گاه بدون هیچ دلیل موجهی از کسی خشمگین می‌شویم. اگر نیک بنگریم این خشم برای ما راوی قصه‌ای از سایه است در روان ما. وقتی از اینکه یکی از دوستانتان شما را به‌خاطر خطایان سرزنش می‌کند به خشم می‌آیید، تردید نکنید در حال کشف بخشی از سایه‌تان هستید که پیش از آن در ناخودآگاهتان قراردادت و هنگامی که حس می‌کنید آنکه به خطاهای سایه شما خرده می‌گیرد "خودش بهتر از شما نیست" خشم‌تان طبیعی است (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۵۸). اگر این خشم خود را مهار کنیم و با تأمل به آن بنگریم خواهیم دید که هشدار از سایه است؛ یعنی ما را از برخورد با جنبه منفی دیگری در روانمان آگاه می‌کند. آن ویژگی که از اعماق ناخودآگاهی سر برآورده و خود را به ظهور رسانده است. در سخن سعدی نیز خواجه رفتار زشت

و کلافه‌کننده غلام را برتابیده و خشم خود را مهار کرده است و نشان این فروخوردن خشم، نفروختن و دورنکردن غلام است و با لگام‌زدن بر خشم خود از خرد درون آن بهره‌مند می‌شود و آستانه صبر و تحمل خود را بالا می‌برد.



تصویر ۴: نگاره گدا بر در مسجد، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی لندن.

۷.۳. داوری‌های بدبینانه

هنگامی که به قضاوت‌های نابجا و داوری‌های ناصواب در مورد دیگران می‌نشینیم دقت کنیم سایه خود را خواهیم دید. هنگامی که فرد خود را در اختیار هیجان‌ها و احساسات خود برانگیخته خود می‌گذارد ممکن است سایه‌اش به صورت روشنفکری سرد و منفی پدیدار شود و در این صورت سایه بیان‌کننده داوری‌های بدبینانه و اندیشه‌های منفی واپس نهاده شده می‌گردد (همان: ۲۶۳). برای توضیح بیشتر به ابیاتی از شیخ اجل در حکایتی دیگر در باب هفتم بوستان می‌پردازیم. در این حکایت سعدی از جوانی سخن می‌گوید که فرزانه، هنرمند، واعظ، عالم و .. است اما لکنت دارد و به دلیل نداشتن دندان پیشین حروف را به‌خوبی تلفظ نمی‌کند. سعدی در قالب شخصیت عیب‌جو و بدبین که بر سایه‌های خود آگاهی ندارد این ناتوانی جوان در گفتار را با شخص صاحب‌دلی که نماد کهن‌الگوی پیر فرزانه است بیان می‌کند. اما صاحب‌دل بر وی می‌آشوبد که در میان این همه هنر و زیبایی و کمال، دیدن نقص ظاهری و جسمی دیگران کاری ناپسند است. باری توصیه می‌کند که مردم نیک‌بین بدی دیگران را نمی‌بینند و آنان که عیب خود را نمی‌بینند همواره عیب دیگران را پیش چشم دارند. از این رهگذار می‌توانیم اشاره شیخ به شناخت سایه‌های خود، پذیرش آن‌ها و رد قضاوت‌های بدبینانه را ببینیم.

حکایت

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| جوانی هنرمند فرزانه بود | که در وعظ چالاک و مردانه بود |
| نکونام و صاحب‌دل و حق‌پرست | خط عارضش خوش‌تر از خط دست |
| قوی در بلاغات و در نحو چست | ولی حرف ابجد نگفتی درست |
| یکی را بگفتم ز صاحب‌دلان | که دندان پیشین ندارد فلان |
| برآمد ز سودای من سرخ‌روی | کز این جنس بیهوده دیگر مگوی |
| تو در وی همان عیب دیدی که هست | ز چندان هنر چشم عقلت ببست |

(بوستان ۱۳۸۷: ۱۷۰)

شاعر با آوردن اوصافی نیک و ستوده از جوانی هنرمند، حکایت را آغاز می‌کند؛ اما با نقصی ظاهری که از جوان بیان می‌کند وارد بحث سایه می‌شود. هرچند سایه‌ها با اخلاق ارتباط دارند و عیب ظاهر را بر آن راهی نیست؛ اما دیدن آک و آهوی جوان در میان انبوهی از هنر و علم او برآمده از سایه‌ای تاریک و چشم‌بدبین است. شاعر در قالب شخص صاحب‌دل خود را از این گونه سخن‌گفتن و نگاه کردن باز می‌دارد؛ و به‌گونه‌ای از دیدن ما به بحث پذیرش سایه می‌پردازد و توصیه می‌کند در برخورد با افراد مختلف؛ چرا تنها چشم به عیوب آن‌ها باز می‌کنیم و این همه حسن و هنر را نمی‌بینیم؛ حال که این جنبه تاریک خود ماست که در شخص مقابل مشاهده می‌کنیم و آن نیمه منفی خود را در ناخودآگاهی پنهان می‌کنیم، در صورتی که خود مایل به ظهور هستند. "افکار، احساسات نامناسب و ناپسندیده ناشی از سایه‌گرایی دارند به اینکه در خودآگاه و هدر رفتار آدمی بروز و ظهور کنند؛ ولی آدمی آن‌ها را به وسیله ماسک^۴ از انظار دیگران پنهان می‌دارد" (سیاسی، ۱۳۷۴: ۸۱).

۸. پذیرش سایه (جمع‌آوری فرافکنی)

| | |
|---------------------------------|----------------------------|
| یقین بشنو که از من که روز یقین | نبینند بد مردم نیک‌بین |
| یکی را که عقل است و فرهنگ و رای | گوش پای عصمت بخیزد ز جای |
| به یک‌خرده میسند بر وی جفا | بزرگان چه گفتند؟ خذ ما صفا |

مردم نیک‌بین در اینجا دقیقاً همان مردمی هستند که سایه‌های خود را در آغوش گرفته‌اند و چون پذیرفته‌اند که این ویژگی‌های منفی در خود آن‌ها نیز وجود دارد؛ دیگر در پی دیدن و بزرگ‌نمایی عیوب دیگران نیستند؛ چراکه روان با پختگی و بلوغ بیشتر می‌تواند ویژگی‌های سایه خود را تشخیص بدهد و در آن هنگام است که فرافکنی کنار نهاده می‌شود (اسنودن، ۱۳۹۵: ۹۲)؛ به سخنی دیگر، در جمع‌آوری فرافکنی خود موفق بوده‌اند؛ چنان این اوصاف خبیثانه را در خودباور کرده‌اند که دیگر نیازی به مشاهده آن‌ها جهت یادآوری در دیگران ندارند؛ حال دیگر نیک‌بین شده‌اند و صفت ناپسند کسی به چشمشان نمی‌آید. آنان سایه‌های خود را شناخته‌اند که به تعادل رسیده‌اند و تنها عقل و فرهنگ

و رأی را می‌بینند و بر کوچک‌ترین لغزش جفا نمی‌پسندند. با دیدن نور وجودشان به این مرحله رسیده‌اند اسنودن می‌گوید: "ما با دیدن سایه خود می‌توانیم نور و روشنایی وجودمان را هم ببینیم و هنگامی که بتوانیم دو قسمت متضادی که در درون ماست ببینیم و بفهمیم می‌توانیم تعادل را حفظ کنیم" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۹۰).

این مردم نیک‌بین همواره کوشیده‌اند تا سایه خود را در شخصیتشان ادغام کنند و حقیقت وجودشان را بپذیرند "تلاش برای ادغام سایه در شخصیت، باید اذعان به این حقیقت صورت بگیرد که ما درست مثل هر انسان دیگری از چنین خصلت‌هایی خبیثانه‌ای برخورداریم" (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۶).

۹. عدم پذیرش سایه

بود خار و گل با هم‌ای هوشمند چه در بند خاری تو؟ گل دسته‌بند

کرا زشت‌خویی بود در سرشت نپیند ز طاووس جز پای زشت

خار و گل و طاووس و پایش نماد نیمه تاریک و روشن‌روان انسان است که در کنار هم معنی می‌دهند؛ تا سختی خار نباشد لطافت گل روشن نمی‌شود. روان انسان هم از تعادل و ترکیب دو جنبه مثبت و منفی خود کامل است. تنها اگر دیده تیره‌بین و عیب‌جویانه داشته باشی از زیبایی گل لذت نمی‌بری. پس اگر سایه‌های تاریک خود را به ناخودآگاه تبعید کنیم روان برای تکامل به سوی جنبه تاریک خود جذب می‌شود و از تمام زیبایی طاووس زشتی پایش را می‌بینیم؛ چراکه بخش گمشده شخصیت خود را در آن مشاهده می‌کنیم. بنابراین اگر کسی را دوست نمی‌داریم و یا از بین هنرهای او تنها عیبش را می‌بینیم تجسم سایه ماست.

سایه هنگامی خود را مجسم می‌کند که ما شخص به‌خصوصی را دوست نمی‌داریم؛ به‌ویژه اگر این دوست‌نداشتن نامعقول باشد. در چنین حالتی باید چنین بیندازیم که ما در حقیقت به کیفیتی از شخصیت خود که در دیگری آن را می‌یابیم مهر نمی‌ورزیم (فوردهام، ۱۳۶۴: ۹۲) و این زشت‌خویی که در اینجا آمده است، همان نپذیرفتن سایه است که بر خار و پای طاووس فرافکنی می‌شود. اگر باور داشته باشیم جهان درون ماست پس هم خوبی هم بدی را توأمان در درون داریم. یعنی هم خار و هم گل هم پر طاووس هم پای او را. با پذیرش و جمع‌آوری این سایه‌ها دیگر جایی برای خرده‌گیری بر دیگران نمی‌ماند؛ آنچه خوبی و بدی که در وجود دیگران است و ما را متأثر می‌کند در ما هم وجود دارد فورد می‌گوید: "به یاد داشته باشید که دنیای بیرون شما بازتابی است از دنیای درونتان" (فورد، ۱۳۹۶: ۱۳۹). این صفات منفی باید در ما وجود داشته باشد؛ برای تکامل به آن‌ها نیازمندیم اما نه واپس زده و سرکوب شده؛ هرچه سرکوب شوند، قدرتمندتر می‌شوند. "همه ما به نفرت نیاز داریم تا بتوانیم عشق را بشناسیم و نفرت هنگامی قدرت پیدا می‌کند که سرکوب یا نفی شود" (فورد، ۱۳۹۳: ۳۲).

۱۰. پذیرش سایه

صفایی به دست آور ای خیره روی که ننماید آینه تیره روی

طریقی طلب کز عقوبت رهی نه حرفی که انگشت بر وی نهی

که چشمت فرو دوزد از عیب خویش

منه عیب خلق ای خردمند پیش

به دست آوردن صفا، تعبیر دیگری از پذیرش و جمع آوری سایه هاست که انجام آن منتج به داشتن روح پاک و دیده ای پاک بین می شود. انگشت نهادن بر نقطه ضعف دیگران، نشان از آن دارد که سایه را لگام نزده ایم، جمع آوری اش نکرده ایم و به آرامش درونی نرسیده ایم. در حقیقت سایه ها هستند که ما را کنترل و هدایت می کنند هنوز جنبه های پست ما را جذب خود می کند و بر عیب و نقص خود چشم فرومی بندیم. در کتاب نیمه تاریک وجود نویسنده آورده است که "زمانی افراد را مورد پیش داوری قرار می دهم که نمی توانم برخی از حالات یا رفتار آن ها را در خود ببینم؛ مثلاً افراد خودنما را مورد قضاوت قرار نمی دادم، چون باور داشتم خود نیز خودنما هستم اما هنگامی که کاملاً باور داشتم امکان ندارد رفتار خاصی از من سر بزند از آن رفتار ناراحت می شوم و شخص مرتکب را نشانه می رفتم" (همان: ۴۷). از آنجایی که ما ویژگی های تاریک خود را انکار و طرد می کنیم مشاهده آن در دیگران ما را تحریک می کند و آنچه را که مطرود ما بوده به آنان نسبت می دهیم. "هنگامی که سایرین احساسات پنهان ما را منعکس می کنند این امکان را می یابیم که احساسات مطرود خود را شناسایی کنیم و باز پس بگیریم" (همان: ۵۶).

۱۱. پذیرش سایه و داوری بدبینانه

چرا دامن آلوده را حد زخم چو در خود شناسم که تر دامنم؟

نشاید که بر کس درشتی کنی چو خود را به تأویل پستی کنی

اگر من این خصلت های خبیثانه را در خود بپذیرم و به داشتن آن ها معترف شوم دیگر نمی توانم هر کس را که دارای این اوصاف ناپسند باشد را سرزنش کنم. با قبول این خصیصه های پلید در خود دیگر بر کسی که آن ها را داراست درشتی نمی کنم. کار خود را پیش نمی برم و آنان را به قضاوت و داوری نمی نشینم. "هنگامی که فردی می کوشد سایه خود را ببیند کاستی ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می بیند در خود نمی یابد؛ مانند خودپسندی، کاهل روانی، بی برگی، بی تفاوتی، بی مرامی، آز و عشق به مادیات، تمایل به ساخت اوهام و... خلاصه تمام گناهان حقیرانه ای که به خود می گوید: مهم نیست هیچ کس متوجه آن ها نمی شود، همه خودشان هم همین کارها را می کنند" (یونگ، ۲۵۷:۱۳۹۶).

۱۲. نفرت و داوری بدبینانه

چو دشمن که در شعر سعدی نگاه به نفرت کند و اندرون تباه

ندارد به صد نکته نغز گوش چو زحفی ببینید برآرد خروش

جز این علتش نیست کان بدپسند حسد دیده نیک بینش بکند

این دشمنی که با نفرت و اندرونی تباه به شعر سعدی نگاه می کند و نکات نغز او را نمی بیند و در مقابل کوچک ترین زحفی خروشی برمی آورد و سعدی خود علت آن را به درستی حسد می داند نتوانسته است بر سایه حسادت و عیب جویی

خود لگام بزند و همین امر موجب داوری بدبینانه و نگاه بدبین او به شعر سعدی شده است و زیبایی شعر سعدی در او ایجاد نفرت کرده است. موجب این داوری و نفرت همان سایهٔ مهار نشده حسادت اوست. او به جای سرکوب این سایه‌ها و راندنشان در ناخودآگاهی باید آن‌ها را در خودآگاهی قرار می‌داد و با شخصیت خود ادغام می‌کرد اگر موفق به جمع‌آوری فراقنی می‌شد به جای نگاهی خصمانه به سعدی و شعرش صد نکتهٔ نغز او را گوش می‌داد و از ظرافت کلام و سخن شیرین او لذت می‌برد. از آنجایی که استواری سخن سعدی و بی‌مانندی‌اش بر همگان روشن است پس خرده‌گرفتن به کلام او، ریشه در خاستگاهی تاریک دارد.

۱۳. اصل اضداد

سیاه و سپید آمد و خوب و زشت

نه مرخلق را صنع باری سرشت

خور پسته مغز و بینداز پوست

نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست

همان‌گونه که در آفرینش، سیاه و سپید و خوب و زشت در کنار هم‌اند و شناخت هر یک به حضور و شناخت دیگری بسته است در روان انسان هم تاریک و روشن در کنار همدیگر و انسان با تعادل بین این دو به تکامل و تفرد می‌رسد. یونگ به این اصل اضداد اشاره کرده است "در روان ما همه چیز دارای وجه متضاد خود است و درواقع این اصل در مورد کل طبیعت نیز صادق است بالا، پایین، تاریک، روشن، شب، روز و... طبق این اصل در مقابل هر نوع چیز "خوب" در روان به همان اندازه چیز "بد" وجود دارد؛ تا تعادل و توازن در روان برقرار شود. هر اندازه که اختلاف تضادها بزرگ‌تر باشد جریان لیبیدو^۵ بیشتر خواهد بود. این جریان لیبیدو است که رفتارهای ما را پیش می‌راند" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

جهانی که ترکیبی از سیاه و سپید است بازتابی از روان ماست. اگر همه چیز یک‌دست بود و نقطهٔ مقابلی نداشت درک و شناخت پدیده‌ها ناممکن بود. مصداق "تعرف‌الاشیاء با اضدادها". اگر تمام هستی سراسر خوبی و سپیدی بود همه چیز مفهوم خود را از دست می‌داد تا ناجوانمردی نباشد جوانمردی چگونه معلوم خواهد شد و اگر دروغ نبود صداقت در مقابل چه ارزشمند جلوه می‌کرد؟ این نقاط مقابل یا اضداد در نمادها یکدیگر را کمال می‌بخشند. یونگ می‌گوید: "این یک واقعیت است که نمادها به علت خصلت خاص خود می‌توانند اضداد را به‌گونه‌ای وحدت دهند که اضداد، دیگر نه از هم دور شوند و نه برخورد کنند؛ بلکه متقابلاً یکدیگر را تکمیل کرده زندگی را شکلی بامعنی می‌بخشند" (یونگ، ۱۳۸۷: ۳۴۶).

مرگ، آن کاندرا میانشان جنگ خواست

زندگانی آشتی زدهاست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۳۲۴).

معنای جاودانه در اندیشهٔ آشتی با اضداد و توانایی در پذیرش همه چیز و انکار هیچ‌چیز است (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۷۴)؛ پس برای آگاهی از هر چیزی شناخت ضد آن لازم است. یونگ می‌گوید: "شخص با تجسم اشکال نورانی به روشنایی دست نمی‌یابد بلکه با آگاه‌شدن به تاریکی به روشنایی می‌رسد" (فورد، ۱۳۹۳: ۳۳). در این باب نیز ملای روم می‌فرماید:

وین به ضد نوردانی بی‌درنگ

دیدن نور است، آنکه دید رنگ

| | |
|-------------------------------|---------------------------------|
| رنج و غم را حق پی آن آفرید | تا بدین ضد خوش‌دلی آید پدید |
| پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود | چون که حق را نیست ضد، پنهان بود |
| که نظر بر نور بود آنکه به رنگ | ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ |
| پس به ضد نور دانستی تو نور | ضد را می‌نماید در صدور |

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۱).

بنابراین برای درک زیبایی باید زشتی را بشناسیم و برای مشاهده بخش روشن روان باید از جنبه تاریک آن آنگاه باشیم. مشاهده و پذیرش هر دو بخش تاریک و روشن شخصیت انسجام و یکپارچگی روان را در پی دارد.

نتیجه‌گیری

کهن‌الگوها همان تجربه‌های کهن گذشتگان باستان هستند و در ناخودآگاهی روان قرار دارند در آثار هنری و ادبی به بازتاب پیدا می‌کنند. سایه از کهن‌الگوهای ویژه یونگ است. نیمه تاریک وجود است که شامل ویژگی‌های منفی و احساسات سرکوب شده و همه صفاتی است که در خود انکار می‌کنیم برای رسیدن به تکامل و رشد روانی شناخت و پذیرش آن اولین مرحله است. مهم‌ترین راه شناخت و مشاهده سایه، فرافکنی است. با کشف سایه می‌توانیم نیمه‌روشن خود را ببینیم؛ با در آغوش کشیدن این بخش تاریک وجود از بسیاری از مشکلات روانی و اخلاقی حل می‌شود و باری از دوش اجتماع برداشته می‌شود. از آنجایی که سایه بخش جدایی‌ناپذیر شخصیت است عدم پذیرش آن نقص روان و شخصیت را در پی دارد. داوری‌های بدبینانه و خشم و انزجار از دیگران ما را به سایه می‌رساند اما عدم پذیرش سایه و جمع‌آوری نکردن فرافکنی‌ها باعث ماندگاری این ناهنجاری‌های اخلاقی در شخصیت انسان می‌شود. مهم‌ترین دستاورد این پژوهش آن است که در بررسی حکایاتی از سعدی به نظریات یونگ در مورد سایه برخورد شد و این نکته آشکار شد که قرن‌ها پیش از یونگ، شیخ اجل به این نیمه تاریک وجود با زبان و تعبیرات شیرین خود اشاره کرده است و نحوه عملکردش در رویارویی با سایه مطابق و همداستان با نظر یونگ است. شناخت و پذیرش سایه‌ها و تأثیر آن در رشد روان و تکامل را در حکایت خواجه نیکوکار دیده می‌شود که خواجه علی‌رغم توصیه‌های دیگران با نفروختن غلام و تحمل سرکشی و رفتارهای آزاردهنده‌اش به کشف سایه‌های خود و پذیرش آن‌ها دست یافته است. این نکته دقیقاً با نظریه یونگ در رویارویی با سایه تطابق دارد. دیگر اینکه سعدی پذیرش سایه‌ها را در مردم نیک‌بین می‌بینید و عدم پذیرش آن‌را در عیب‌جویانی که از انبوه علم و هنر آهوی دیگران به چشمانشان می‌آید. به دیگر سخن، از طاووس پایش را می‌بینند. با توجه به بررسی سایه در دو حکایت از بوستان و تطابق راهکار یونگ در رویارویی با سایه و اندیشه‌هایش با کلام سعدی، گویی سخن فرمانروای ملک‌سخن (سعدی) چونان آبشخور و سرچشمه‌ای برای انگاره‌های این نایب‌السلطنه نهضت روانکاوی (یونگ) بوده است.

پی‌نوشت

۱. کارل یونگ (۱۹۶۱_۱۸۷۵) روانپزشک و روانشناس سوئیسی بود که به دلیل ابداع یک سیستم در روانشناسی به نام "روانشناسی تحلیل شهرت یافت (اسنودن، ۱۳۹۲: ۲۷).
۲. یونگ در آخرین شب دیدارش با فروید این نام را گرفت (هاید، ۱۳۷۹: ۴۲).
۳. پیر فرزانه، کهن‌الگوی خرد و معنی، مظهر دانش و اسرار زندگی از پیش موجود است (فیست، ۱۳۹۰: ۱۳۲).
۴. جنبه‌ای از شخصیت که به دنیا نشان می‌دهیم پرسونا (ماسک) نامیده می‌شود. علت انتخاب این نام این است که به ماسک یا نقابی که هنرپیشه‌ها در تئاتر بر چهره می‌زدند اشاره دارد (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۲۸).
۵. از مهم‌ترین مواردی که یونگ با فروید اختلاف نظر داشت همین لیبیدو بود؛ فروید لیبیدو را انرژی جنسی می‌دانست؛ اما یونگ اعتقاد داشت فراتر از انرژی جنسی است؛ بلکه یک انرژی گسترده و تفکیک‌نشده زندگی است (همان: ۱۰۶).

منابع

کتاب‌ها

- اسنودن، روث. (۱۳۹۳). مفاهیم کلیدی یونگ. ترجمه: افسانه شیخ‌الاسلام زاده، تهران: عطایی.
- اسنودن، روث. (۱۳۹۵). خودآموز یونگ. ترجمه: نورالدین رحمانیان، چ ۶، تهران: آشیان.
- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۷). اندیشه یونگ. ترجمه: حسین پاینده، چ ۲، تهران: آشیان.
- رابرتسون، رایین. (۱۳۹۸). یونگ‌شناسی کاربردی. چ ۷، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۲). نقد ادبی. چ ۹، تهران: سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۱). حدیث خوش سعدی. چ ۵، تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله. (۱۳۹۰). کلیات سعدی بر اساس نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی. چ ۳، تهران: دانش.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله. (۱۳۸۷). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۹، تهران: خوارزمی.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی. تهران: دانشگاه تهران.
- شاملو، سعید. (۱۳۹۰). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، چ ۱۰، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). سبک‌شناسی. چ ۴، تهران: میترا.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۳). نقد ادبی. چ ۲، تهران: میترا.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). بیان. چ ۳، تهران: میترا.
- شولتز، دوان. (۱۳۸۳). نظریه‌های شخصیت. چ ۴، تهران: ارسباران.
- فیست، جس؛ گریگوری، جی فیست. (۱۳۹۰). نظریه‌های شخصیت. ترجمه: یحیی سید محمدی، چ ۶، تهران: نشر روان.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات در ایران. جلد سوم، چ ۵، تهران: فردوسی.
- فروید، زیگموند. (۱۳۵۰). اصول روانکاوی. ترجمه: هاشم رضی، چ ۳، تهران: آسیا.
- فورد، دبی. (۱۳۹۳). نیمه تاریک وجود. ترجمه: فرناز فرود، چ ۱۷، تهران: حمیدا.
- فورد، دبی. (۱۳۹۶). راز سایه. ترجمه: فرزاد حبیبی اصفهانی، تهران: لیوسا.
- فوردهام، فریدا. (۱۳۵۶). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ترجمه: مسعود میر بها، چ ۳، تهران: اشرفی.
- کاکس، دیوید. (۱۳۸۳). روانکاوی و روانشناسی تحلیلی (مقدمه‌ای بر اثر ک. گ. یونگ). ترجمه: سپیده رضوی. تهران: پیک فرهنگ.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۶). روانشناسی شخصیت. چ ۳، تهران: نشر ویرایش.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۳). رویا، حماسه، اسطوره. چ ۷، تهران: نشر مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی به کوشش رینولد نیکلسون. چ ۶، تهران: طلوع.
- مک گوایر، ویلیام؛ شمیسا، سیروس؛ فرانسیس، ریچارد و هال، کرینگتون. (۱۳۶۹). یونگ می گوید. ترجمه: سیروس شمیسا، چ ۳، تهران: قطره.

هال، سی. اس. و نوردبی، وی جی. (۱۳۷۵). مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ. ترجمه: محمدحسین مقبل، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت‌معلم.

هاید، مگی و مایکل مگ گینس. (۱۳۷۹). یونگ. ترجمه: نورالدین رحمانیان. تهران: پژوهش و شیرازه.

یاوری، حورا. (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات. تهران: نشر تاریخ ایران.

یونگ، کارل؛ یونگ، گوستاو. (۱۳۹۶). نسان و سمبل‌هایش. ترجمه: محمود سلطانیه، جلد ۱۱، تهران: جامی.

یونگ، کارل؛ یونگ، گوستاو. (۱۳۹۰). روانشناسی و کیمیاگری. ترجمه: پروین فرامرزی، جلد ۲، تهران: به نشر.

یونگ، کارل؛ یونگ، گوستاو. (۱۳۷۶). چهار صورت مثالی. ترجمه: پروین فرامرزی، جلد ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.

یونگ، کارل؛ یونگ، گوستاو. (۱۳۷۲). روانشناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه: محمدعلی امیری، تهران: اندیشه‌های عصر نو.

مقالات

اتونی، بهروز. (۱۳۹۱). «دبستان نقد اسطوره‌شناختی ژرفا و بنیاد کهن نمونه نرینه روان». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، ش ۲۶، صص. ۴۱-۱.

اژه‌ای، تقی؛ عرب جعفری، مهدی. (۱۳۹۶). «مقایسه کهن‌الگوهای یونگ با شیوه عرفانی ابوسعید». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، ش ۴۷، صص. ۹۷-۶۷.

تلخابی، مهتری؛ عقدایی، تورج. (۱۳۹۵). «تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه نقاب و آنیما». فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۵، صص. ۴۶-۹.

حیدری نسب، لیلا؛ داوودی مقدم، فریده. (۱۳۹۵). «نگاهی به ردپای روان تحلیل‌گری در غزلیات سعدی با تأکید بر آنیما». ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۳۹، صص. ۸۳-۵۹.